

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

میلاد مبارک مولایمان حضرت ابو محمد حسن بن علی المجتبی (س) را خدمت پیامبر معظم اسلام (ص) و مولانا امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره (س) و فرزندان مولا امیرالمؤمنین که بخشی از آنها فرزندان خود امام حسن (س) هستند لاسیما بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه تبریک عرض می کنم و امیدواریم که به برکت ولایت آن بزرگوار و شفاعت آن بزرگوار در این ماه پر از خیر و برکت و زمان استثنائی خدای متعال، همه ما و همه شیعیان و موالیان و به خصوص این مملکت اهل بیت علیهم السلام مشمول عنایات ویژه آن بزرگوار در درگاه خدای متعال ان شاء الله باشیم.

این صلوات خاصی آن بزرگوار را خدمتشان تقدیم می کنیم، البته از خصوصیات حضرت حسن بن علی (س) و حسین بن علی (س) هست که دو برادری هستند که سیدا شباب اهل الجنة، این صلوات آنها هم ممزوج با یکدیگر است و جدا نیست صلوات هریک جداگانه. مثل این که تقدیر الهی است که این دو برادر با هم نام برده بشوند و اظهار ارادات به آنها بشود. خب توفیقی است که ما علاوه بر آن بزرگوار سلام خدمت سیدالشهداء ارواحنا فداء هم عرض بکنیم.

«بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صلّ علی الحسن و الحسین عبدیک و ولییک، و ابّنی رسولک، و سبطی الرحمة، و سیدی شباب اهل الجنة، افضل ما صلیت علی أحد من اولاد النبیین و المرسلین، اللهم صلّ علی الحسن بن سید النبیین، و وصی امیر المؤمنین، السلام علیک یا ابن رسول الله، السلام علیک یا ابن سید الوصیین، أشهد أنّک یا ابن امیر المؤمنین امین الله و ابن امینه، عشت مظلوماً، و مضیت شهیداً، و أشهد أنّک الإمام الزکی الهادی المهدي. اللهم صلّ علیه و بلّغ روحه و جسده عنی فی هذه الساعة افضل التحية و السلام؛

اللهم صلّ علی الحسین بن علی المظلوم الشهید، قلیل الکفرة، و طریح الفجرة، السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیک یا ابن رسول الله، السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین، أشهد موقناً أنّک امین الله و ابن امینه، قتلت مظلوماً، و مضیت شهیداً، و أشهد أنّ الله تعالی الطالب بشارک، و منجز ما وعدک من النصر و التأیید فی هلاک عدوک و إظهار دعوتک، و

أَشْهَدُ أَنَّكَ وَقَّيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً خَذَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَلَبَّتْ عَلَيْكَ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّكَ وَاسْتَحْلَ دَمَكَ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ خَاذِلَكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ وَأَعْيَتَكَ فَلَمْ يُجِبْكَ وَ لَمْ يَنْصُرْكَ، وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَى نِسَاءَكَ، أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، وَ مِمَّنْ وَالَاهُمْ وَ مَالَاهُمْ وَ أَعَانَهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَ بَابُ الْهُدَى، وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، وَ أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَ بِمَنْزِلَتِكُمْ مُوقِنٌ، وَ لَكُمْ تَابِعٌ بِذَاتِ نَفْسِي، وَ شَرَائِعِ دِينِي، وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَ مُنْقَلَبِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي. اللهم صل على محمد و آل محمد

بحث در جریان برائت عقلیه بود در موارد اقل و اکثر ارتباطی و در این وجه که گفته شود در باب اقل و اکثر ارتباطی برای مکلف غرض مبین است و نمی داند این غرض مسلم و مبین آیا به اقل تحصیل می شود یا به اکثر؟ این بیان مانع از جریان برائت عقلیه و حتی شرعیه می شود. بحث در این بیان بود. خب مطالبی فرموده شده بود عرض شد ولی لایزال گفتیم این برهان و این دلیل هنوز وجه قانع کننده ای هنوز برای این که مانعیتش برطرف بشود از جریان برائت حالا تا این جلسات قبل واصل نشد.

در مباحث الاصول که خصوصیت مباحث الاصول هم این است که خیلی جاها روشن تر مطالب بیان شده تا حالا تقریر آخر و حتی گاهی از خود بیان شهید صدر در حلقات. کأنّ که حالا، حالا امروز دیدم بیان مباحث الاصول را در این بخش، قبلاً هم شبیه همین مثلاً به ذهن می آمد که شاید تقریر کلام شهید صدر رضوان الله علیه این باشد و آن این است که ایشان توضیح دادند که شک در محصل در آن جا آن محصل خودش یک امر مرددی نیست، محصل ما دو سنخ نیست، یک سنخ واحد معلوم است، سبب مردد است بین این که این هست یا آن هست. پس در ناحیه ی مسبب مورد تردید و شکی وجود ندارد، تردید و شک می آید در ناحیه ی محصل و سبب و این ها. فلذاست آن جا گفته می شود ک خب محصل معلوم است مردد نیست پس بنابراین آن گردن گیر انسان شده؛ اشتغال الیقینی يقتضی البراءة الیقینیة، باید آن محصلی که مطمئن هستی می دانی با انجام او آن غرض محقق می شود آن را بیاوری. البته علی تفصیل در بعض کلمات که آن جا هم درست است که محصل معلوم است ولی اگر محصلش امری شرعی است و باید شارع بیان بکند آن جا، که حالا این مطلب درستی هم هست ظاهراً که مرحوم شهید صدر هم می فرمایند در یک جایی؛ این جا هم یک بیانی دارند بیان دیگری که در مباحث هست که توی آن کتاب ها هم مثل این که نباشد که آن را بعد عرض می کنیم. اما اگر جایی آن

چیزی که شما می‌خواهید نامش را بگذارید محصل یا محقق یا غرض خودش مردد است بین دو سنخ یا چند سنخ. این‌جا دیگر آن احکام شک در محصل پیاده نمی‌شود، خود غرض مردد است و ما حرف‌مان این است که در موارد اقل و اکثر آن غرض برای ما مبین نیست چه جوری است که بگوییم حتماً یک غرض وحدانی محدد مشخصی است که حالا شک داریم با اقل تحصیل می‌شود یا با اکثر تحصیل می‌شود. خود آن غرض مردد است بین اموری که بعضی از آن غرض‌های محتمل که امر مردد بین او و غیر او هست آن‌ها اگر معلوم بود غرض این‌چنینی است برائت جاری می‌شد. مثلاً اگر ما می‌دانستیم که آن غرض مولا در این‌جا امر متولد از این اجزاء نیست بلکه خود این اجزاء این‌ها خودشان غرض خودشان هستند و دائر می‌شد به این‌که حالا ده‌تا هست یا یازده‌تا هست؟ خب این‌جا باید ما احتیاط می‌کردیم یا برائت جاری می‌کردیم؟ اگر چنین معلوم بود که این غرض امر متولد از این نیست، خود این کارها یک حُسن ذاتی‌ای دارد و حالا مولا غرضش این است که این‌ها آورده بشود. حالا نمی‌دانیم این مال ده‌تا هست یا مال یازده‌تا هست؟ خب نسبت به جزء یازدهم برائت جاری نمی‌کردیم؟ الان هم این یک صورت بود که این ... و حالا بعضی صور دیگری که قبلاً پنج‌تا صورت گفته شد. الان ما در موارد اقل و اکثر ارتباطی احتمال می‌دهیم غرض این‌جوری باشد، از این سنخ‌هایی باشد که اگر برای‌مان روشن بود می‌گفتیم برائت باید جاری بشود. پس ما در این‌جا علم پیدا نکردیم به یک نحو غرضی که نمی‌دانیم او با اقل متحقق می‌شود یا با اکثر، علم به چنین غرضی برای ما نیست احتمال هست فقط که چنین غرضی در کار باشد؛ احتمال هم هست از این سنخ باشد یا از بعضی اقسام دیگر از آن اقسام خمسّه باشد که آن‌جا هم برائت جاری می‌شود. پس وقتی علم ما و بیان واقع در مقام بیانی نیست که متعلق آن آن‌چنان غرضی باشد بلکه مردد است. خب در این‌جا ما برائت جاری می‌کنیم دیگه و توضیح کلام شهید صدر قهراً این است. ایشان می‌خواهد این مطلب را بفرمایند. و این‌که ایشان می‌فرماید وزان غرض هم وزان اقل و اکثر تکلیف است، توجه دادن به همین نکته هست که غرض همیشه به شکل اول نیست که یک امر وحدانی بسیط باشد که در خودش تردد نیست تردد در محصلش هست. نه، گاهی غرض جوری است که در خود این‌که این غرض به چه شکل است تردد است و وقتی که در خودش تردد هست که می‌دانیم با این بخش مسلّم بخشی از غرض مولا حاصل می‌شود. حالا اگر اکثر باشد ممکن است آن غرض اشتداد پیدا کند، بهتر بشود، تکامل پیدا کند و هکذا ولی بالاخره این غرضش در این مقدار هست در آن اقل که اقل و اکثر بشود. این بیان نهایی است که حالا فرموده شده.

س: این فرمایش‌تان حاج آقا، توی بحوث هم هست. توی بحوث هم عین همین است. بحوث هم عیناً همین کار را دارد می‌کند، حالا تا این مباحث؟؟ بحوث هم اصلاً کاری به، اگر این را نگوید که اصلاً تمام نیست. بحوث هم توی اولاً می‌آید می‌گوید

ج: نه.

س: فروض مختلف است. بعد می‌گوید لایقال که «لا يعلم فی المقام بكون الغرض مرکبا فلعله غرض واحد بسیط». نمی‌دانیم. چه کار کنیم؟ می‌گوید «فانه یقال حیث لا یحرز وحدة الغرض و بساطته، فلا یتّم البرهان المذكور لإثبات الاحتیاط بل تجری البراءة عن احتمال وجود غرض وحدانی لا یسقط إلّا بالأکثر کما هو واضح». یعنی ایشان هم تنمیم بیان

ج: نه، درست است

س: بعد؟؟ ثانیاً، واقعاً؟؟ بحوث اصلاً بیانی غیر از این بیان ندارد

ج: نه، نه، توی بحوث این نکته که گاهی تردد می‌آید توی خود غرض، گاهی تردد می‌آید در محصل آن غرض یا آن امر، به این تصریح نشده به این

س: تصریح دارد. می‌گوید «أولاً ان الغرض أيضا یمکن ان یکون مردداً» می‌گوید غرض ایضا ان یکون، نه می‌گوید محصل، نمی‌گوید محصل غرض را که

ج: نه، می‌دانم

س: نه، آن جهات مختلف غرض را

ج: بله،

س: خب دیگه

س: پس می‌گوید غرض ما مثل غرض تکلیف مردد می‌شود بین حالات پنجگانه که «یجمعه حالة الوحدا نیه و حالة التشکیکیة» که تشکیکی بود، اقل و اکثری و برائتی است لزومی به ایتیان اکثر ندارد. اگر وحدانی شد لزوم به ایتیان و اکثر دارد.

ج: بله، اصل مطلب آن جا هم هست. نمی‌گویم نیست

س: درواقع می‌خواهم بگویم بیانی غیر از این اصلاً ندارد. بیان فقط در همین منحصر است که شما بیاید بگویید حالات مختلف است.

ج: این روایت را من بخوانم ببینید آن‌جا هست؟ «قلت: إنّ تردّد الأمر بین غرض بسیط و غرض مرکّب هو تردّد بین سنخین من الغرض، فإنّ ترکّبهُ أو بساطته داخلٌ فی ذات الغرض، فیعقل إجراء البراءة عن أحد الغرضین و هو الغرض المستند و هو الغرض المستدعی لمثونه زائدة علی المکلّف إضافةً إلى المثونه المتیقّنه، و أمّا تردّد الأمر بین توقّف الغرض الواحدیّ علی الإتیان بالأكثر، وتوقّفه علی الإتیان بالأقلّ فلیس هذا تردّداً بین سنخین من الغرض، فإنّ کون محصله عبارة عن الأكثر أو الأقلّ لیس داخلّاً فی ذات الغرض و جهة الشکّ متمحّضة فی المحصل، أی: أنّنا نشیر إلى ذاک الغرض الواحدیّ ونقول: لا ندري هل یکفی الأقلّ فی تحصيله أو لا؟ فعندئذٍ لا مجرى للبراءة بقطع النظر عما سوف یأتی إن شاء الله» که «نعم»، خب پس بنابراین این توضیح...

س: مستدل این را دیده، یعنی گفته که من شکّم در محصلّ است. شکّ در محصلّ اشتغال یقینی دارم به وحدانیّتش، برائت یقینی

ج: ایشان همین‌جا این توضیح را دارد می‌دهد، بازتر می‌کند مسئله را. می‌فرماید که این‌جا؛ و الا ذات مطلب همان است که این‌جا هم هست. یا آن عبارت خیلی مجمل حلقات که من قال به این‌که این مردد نمی‌شود باشد. خب باید تفسیرش این‌ها باشد دیگه، باید یک چیزهایی کأنّهم مقدمات مطویّه دارد. باید ضمیمه بکنیم، من قال به این‌که غرض این‌جوری نمی‌شود باشد خب هست. که خب اشکال این‌ها چی بود؟ که عرض می‌کردیم. من قال خب درست است ولی می‌گفتیم خب حالا چی درست می‌شود این‌جا؟ احتمال است.

س: بیان اخیر هم عدم علمش چه می‌شود؟

ج: درست؟ حالا این می‌خواهیم بگویم این بیان؛ آیا این بیان رادع از آن شبهه هست یا نیست؟ که ما می‌گفتیم که ما در آن‌جا علم اجمالی‌مان منحل می‌شد. می‌گفتیم این را می‌دانیم واجب است بالاخره، اما آیا باز آن غرض که مردد است؛ غرض بسیط است یا غرض مرکب است، شما بالاخره می‌دانید که این‌جا غرض هست که إما و إما برطرف بشود؟ می‌دانم غرض این‌جا است. این إما، إما را چه جور از بین می‌خواهید ببرید؟

س: با انحلال حکمی

ج: نه،

س:؟؟ انحلال حکمی؟

ج: نه، نه، نه، نه،

س: حرف شان دقیقاً حرف آقای خوئی توی انحلال تکلیفی است

ج: نه

س: آقای خوئی می گفت من چطور تکلیف را می آیم منحل می کنم به یک ذومراتب بودن؟ اصلاً ایشان مثل مشهور، مثل نفسی و غیری

ج: نه، آقای خوئی انحلال حکمی فرموده، آقای عزیز! آن ها می گویند که ما می دانیم اقل وجوب دارد إما استقلالاً أو ضمناً، این را می دانیم اقل إما.... وجوب روی آن هست إما استقلالاً أو ضمناً

س: خب این انحلال حقیقی است. سه تا طریق برای انحلال ما داشتیم. سه تا طریق، دوتای آن انحلال حقیقی بود. بیان آخرش حرف آقای خوئی بود که انحلال حکمی بود. شما می فرمایید حرف آقای خوئی انحلال حکمی نبود؟ ایشان می فرمودش ما فقط به اجرای براءت در ناحیه تکلیف نسبت به اکثر که مقید به لزوم اکثر باشد براءت اجرا می کنیم. مطلقاً که دیگه اگر بخواهیم براءت انجام بدهیم مخالفت قطعی لازم می آید پس قطعاً اگر براءت نیست. پس یک طرف بلامعارض مجرای اصل است. انحلال حکمی می گفت. شهید صدر هم همین را می فرمایند. شهید صدر می گوید حتماً من نباید بگویم غرض من منحل حقیقی می شود. شما بگویید همین که احتمال وحدانیت باشد یمنعه؛ می گوید نه، می گوید وقتی امر مردد شد بین غرضی که لزوم ایتیان اکثر داشته باشد که آن غرض وحدانی است و غرضی که براءت داشته باشیم و لزوم ایتیان اکثر نداشته باشیم، وقتی که امر دائر شد چه چیزی مجرای براءت در حالت تقییدیه که آن غرض وحدانی باشد که آن لزوم می آورد. عین حرف ایشان توی بحث است.

ج: نه،

س: باز إما و إما از بین نمی رود

ج: ببینید؛ ما دوتا مطلب داریم.

س: إماها حکماً از بین می رود نگفتم حقیقتاً

ج: نه، دوتا مطلب داریم. ببینید؛ یک علم اجمالی این که آیا ما به حضرت عباس قسم می‌خوریم که اقل وجوب رویش هست. حالا إما استقلالاً و إما ضمناً؛ ولی می‌دانیم در اکثر إما استقلالاً أو ضمناً دیگه معنا ندارد. این انحلال در این بخش مان حقیقی است. خب حالا این وجوبی که روی اقل هست که یقین داریم وجود دارد امرش دائر است بین اطلاق و تقیید که آیا مطلق است؟ یعنی می‌گوید این اقل را بیاور سواء این که اکثر را همراهش بیاوری یا نیاوری؟ یا مقید است که او را بیاوری، آقای خوئی این در قسمت دوم می‌فرماید انحلال درحقیقت حکمی است. در این قسمت دوم که بین اطلاق و آن است. وقتی که می‌فرماید که نسبت به اطلاق برائت جاری نمی‌شود

س: معنی ندارد

ج: چون معنا ندارد؛ توسعه است. اما نسبت به تقیید برائت جاری می‌شود. اما نسبت به مطلب اول که شما می‌دانید آن تکلیفی که مردد است بین اطلاق و تقیید حتماً این جا است. و این نیست که او یا این جا است یا آن جا، این نیست، این انحلال در این قسمت حقیقی است.

س: آقای خوئی این را می‌گوید؟

ج: بله،

س: خب وقت نماز من متنش را می‌آورم برای شما

ج: بابا می‌دانم. این که واضح است این ها،

س: اتفاقاً شهید صدر تنها اشکالی که بر بیان آقای خوئی دارد همین است. می‌گوید حرف شما درست است الا این که «یستبطن لکنه یستبطن الاعتراف بعدم انحلال العلم الاجمالي بلحاظ ما یتنجز من الوجوب» می‌گوید آقای خوئی حرف تو کاملاً متین است الا این که اگر بیایی از باب انحلال حکمی بروی چون که یستبطن پس انحلال حقیقی را کانه قبول نکردی

ج: نه

س: این حرف آقای شهید صدر است توی بحوث، اصلاً من حرفی نمی‌زنم. این حرف ایشان است. آقای خوئی اصلاً انحلال حقیقی را نمی‌گوید. حرفی نمی‌زند

ج: آقای عزیز! چرا شما عقل‌تان را کنار می‌گذارید و با او مطلب را... آیا در این جا این انحلال حقیقی نیست؟

س: نه نیست

ج: نیست؟! یعنی من... یعنی من الان می گویم یا اقل واجب است ضمناً یا استقلالاً؟ یا اکثر واجب است استقلالاً یا ضمناً؟
یا می گویم اقل حتماً این جور است و اکثر حتماً این جور نیست؟ کدام است؟

س: دومی است دیگه

ج: این که واضح است باید گفت

س: چی را؟

ج: پس همین، بله، انحلال در این بخش؛ منتها حالا تکلیفی که می دانم این جا هست حتماً و آن جا مشکوک، اصلاً آن جا بنحو تردد هم نیست. این جا حتماً هست. حالا این که این جا هست مردد است بین این که بنحو اطلاق است یا بنحو تقييد؟
س: دو مرحله است

س: خب این بیان شما است از آقای خوئی، بیان آقای صدر از آقای خوئی

ج: نه آقای عزیز

س: آن که وجدانی است دیگه، آن

ج: این وجدانی است. آقای خوئی هم که این را می فرمایند. این را که نمی شود نفرمایند

س: می شود نفرمایند، چرا نمی شود

ج: نمی شود نفرمایند

س: ایشان حرف استقلال و ضمنی را قبول ندارد. مبتلای به مشکل می داند. حرف را تعقل می کنند ولی ایشان مبتلای به مشکل می داند.

ج: نه آقای عزیز! نه آقای عزیز! آقای خوئی قدس سره که بیان دومی که مستفاد از شیخ است... اول این است که امر دائر بین مقدمی و نفسی است. آن را که اشکال می کند. بیان دوم شیخ را می پذیرد، او را توضیح می دهد. کانه یک نقصانی هم در آن می بیند؛ آن را باز می کند توضیح می دهد. می گوید بیان دوم شیخ درست است. بیانی که از بعض کلمات شیخ استفاده می شود که امر دائر است بین نفسی و ضمنی؛ یعنی استقلال و ضمنی، نفسی است اما نمی دانم

استقلالی است یا ضمنی است؟ این حرف شیخ را می‌پذیرد منتها این را تشییید می‌کند، به این بال و پر می‌دهد و این را جا می‌اندازد به چی؟ به این که این قبول داریم این جوری است.

س: پس حاج آقا، جمع‌بندی شد که آن شبهه‌ای که فرمودید إما و إما حل نمی‌شود این باز با بیان مباحث هم حل نشد ج: هنوز، هنوز، حالا هنوز هست. داریم امعان نظر کنیم ببینیم می‌شود یا نمی‌شود.

س: به جهت این که می‌گوید ما احراز نمی‌کنیم باز از زیرش در نمی‌آید که به هر حال ما برائت بتوانیم جاری بکنیم نسبت به یک مقداری یقین داشته باشیم از غرض و ظاهرش را بتوانیم برائت جاری کنیم. این را می‌خواهید بفرمایید دیگره؟

ج: بله، حالا اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان